

میان خاک هر باغچه‌ای ممکن است چیزهایی باشند که در نوع خود بی‌نظیر و یا حداقل کم‌نظیر باشند، مثلاً ممکن است الساعه من بروم قلب باغچه‌مان را بشکافم و یک کوزه به چشم بخورد که مربوط به دوران هخامنشی باشد. از دل باغچه‌ها هیچ چیز بعید نیست. عده بسیار زیادی نمی‌دانند که

میان خاک باغچه‌هایشان چه چیزهایی هست و عده کمی این را خوب می‌دانند. معصومه پری‌گل یکی از کسانی بود که این را خوب می‌دانست. ریشه‌های سالخورده یک درخت مو، ریشه‌های جوان یک نخل زینتی، ریشه‌های بسیار کوچک یک نهال زیتون که تازه امسال به این باغچه کوچ کرده بودند، کرم‌هایی که قشنگ بودند و قهوه‌ای و کوچک و وظیفه‌شان شخم زدن خاک باغچه بود، یک مشت جانور ریز دیگر، پلاک نقره‌ای رنگ پدرش که بعد از شهادت بنا به وصیت خود او میان

باغچه دفن شده بود و بالاخره تکه بسیار کوچکی از زبان معصومه تمام آن چیزهایی بودند که میان خاک باغچه زندگی می‌کردند. از آن حادثه درست سه هفته گذشته بود. دختر بچه‌ها که همیشه پر از شادی و شورند حیاط مدرسه را روی سرشان گذاشته بودند. خیلی از آن‌ها، دو به دو به دنبال هم می‌دویدند و با زدن تنها یک دست به طرف

مقابلشان او را تبدیل به

گرگ می‌کردند و جایشان عوض می‌شد و

این بار آن که گرگ شده بود طرف مقابلش را دنبال

می‌کرد. معصومه وقتی محکم زمین خورد و زبانش میان دندانهایش

گیر کرد و تکه کوچکی از آن کنده شد، داشت از دست یک گرگ فرار می‌کرد. وقتی زمین خورد، تقریباً تمام بچه‌ها بازیشان را رها کردند و دور او جمع شدند. بچه‌ها ترسیده بودند و خیلی از آن‌ها گریه می‌کردند. خون زیادی از دهان معصومه روی زمین ریخته بود. خیلی زود - خانم فراهانی - معلم پرورشی‌شان ترتیب انتقال او را که حالا از هوش رفته بود را به نزدیک‌ترین بیمارستان داد. بچه‌ها متفرق شدند. خیلی از آن‌ها برای معصومه دعا می‌کردند. چند دقیقه بعد، یکی از دختران کنجکاو مدرسه که به دنبال دندان جدا شده و یا شکسته می‌گشت، تکه‌ای از زبان معصومه را که جدا شده بود را روی زمین پیدا کرد. آن را با اکراه برداشت و میان یک دستمال کاغذی گذاشت و به دفتر مدرسه تحویل داد. فردای آن روز تکه‌ای از زبان معصومه به همراه دستمال کاغذی به خانم فراهانی رسید. او هم آن را داخل یک شیشه خالی عطر گذاشت. یک هفته بعد وقتی معصومه به مدرسه برگشت، شیشه را به او داد تا به عنوان یادگار آن را نگه دارد. معصومه هم تکه کوچک زبانش را کنار پلاک نقره‌ای رنگ پدر خاک کرد و شیشه عطر را به عنوان یادگار نزد خود نگه داشت. به این ترتیب تکه‌ای از زبان معصومه به جمع زیر خاکی‌های باغچه اضافه شد. حالا هر وقت کنار باغچه با پدرش صحبت می‌کرد بعضی از حروف را نمی‌توانست درست ادا کند، با این همه این حادثه زمان گفت‌وگوی او با پدرش را کم نکرده بود...

شکلی‌ترین

معصومه

تقریباً همه برای خودشان یک دلخوشی دارند که گاهی آن را خودشان درست کرده‌اند، مثلاً بعضی‌ها کلکسیونری می‌کنند، تمبر جمع می‌کنند، کبریت جمع می‌کنند، پروانه جمع می‌کنند و یا چیزهای دیگر جمع می‌کنند. بعضی‌ها تمام دلخوشی‌شان کارشان است. بعضی‌ها خودشان را وقف یک ورزش ویژه می‌کنند و... ممکن است کسی به یأس و افسردگی شدید دچار شده باشد که نتواند به چیزی دلخوش باشد و گرنه به ندرت کسی پیدا می‌شود که به چیزی دلخوش نباشد. معصومه تمبر و کبریت جمع نمی‌کرد، پروانه‌ها را دوست داشت، شغل نداشت، ورزشکار نبود و دچار آن یأس و افسردگی نشده بود. تنها دلخوشی او این بود که پدرش را سیراب کند. از روزی که شنیده بود پدرش تشنه جان داده است قسم خورده بود هر روز دو مرتبه باغچه را آب بدهد و پلاک پدر را خیس کند. وقتی هم که سر خاک پدرش می‌رفتند، چند مرتبه سنگ قبر را می‌شست. مادر او هیچ وقت او را از این کار منع نکرده بود. شدت علاقه دخترش به این کار مانع می‌شد تا کوچک‌ترین ایرادی از او بگیرد. البته معصومه و مادرش این را مدیون همسایه دیوار به دیوارشان بودند زیرا او به شهدا احساس دین عجین می‌کرد...

□ □ □

همسایه‌ها گاهی بسیار خوبند. گاهی خوبند و گاهی از نظر ما خوب نیستند. گاهی چون بعضی چیزها را نمی‌دانند خوب نیستند که این خیلی بد نیست اما گاهی همه چیز را می‌دانند و خوب نیستند که این شاید بد باشد و باز این دسته آخر چون حق دارند که اعتراض کنند، پس

نمی‌توان به

آن‌ها لقب «بد» داد. معصومه‌با

معلمی همسایه بودند که چند روز پیش از آنجا رفته بود و شخص دیگری به جای او آمده بود. همسایه جدید فهمیده بودند که نم دیوار زیرزمین خانه‌اش به خاطر آبی است که همسایه‌شان به باغچه خانه‌اش می‌دهد. قسمتی از دیوار دو حیاط مشترک بود و بقیه دیوار به زیرزمین خانه همسایه وصل بود. همسایه جدید همسرش را فرستاده بود به این موضوع اعتراض کند. همسر مرد هم دیروز آمده بود و پیغام شوهرش را آورده بود. مادر معصومه هم همه چیز را راجع به دختر و همسرش به آن زن گفته بود. زن هم تمام آنچه را شنیده بود را برای همسرش تعریف کرده بود، اما دوباره امروز زن همسایه آمده بود و دوباره همان حرف‌های دیروزش را تکرار کرده بود و هنگام رفتن، ملایم و با احتیاط گفته بود اگر اقدام نکنند شکایتشان را قانونی دنبال می‌کنند...

□ □ □

مادر معصومه نمی‌دانست چه طور این موضوع را به دخترش بگوید. بلافاصله بعد از رفتن زن شاکی شال و کلاه کرد و رفت تا همه چیز را برای همسرش تعریف کند. آنجا می‌توانست گریه کند و آرام شود. سر قبر همسرش نشست و بدون این‌که حرفی بزند

□ □ □



شروع به گریه کردن کرد. نمی خواست چیزی بگوید. می خواست مثل همیشه، مقاوم بماند. تا نزدیکی های ظهر همان جا نشسته بود و فقط اشک می ریخت و با همین اشک ها همه چیز را تعریف کرد. تمام زجری که در این مدت کشیده بود روی بروی چشمانش رژه می رفتند. خورشید داشت برای خیرات نور و گرمایش خودش را به وسط آسمان می رساند. اشک هایش را پاک کرده بود و به سرعت به طرف خانه رفت. باید مقدمات نهار را فراهم می کرد. معصومه از مدرسه برگشت. نهار که خوردند فرصت مناسبی بود برای این که همه چیز را به او بگوید. با این که حس می کرد دخترش طاقت شنیدن این موضوع را ندارد، چاره ای جز این نداشت که همه چیز را بگوید. کمی مکث کرد. روی حرف هایی که می خواست بزند تمرکز کرد و در حالی که مشغول تمیز کردن سفره بود گفت: دختر گلم، معصومه من، شما این قدر بزرگ شدی که ماما باهاش راحت صحبت کنه. عزیزم، درسته که بابا شهید شده اما هنوز زنده است، مارو می بینه کارهامون رو می بینه. اگه بد باشیم ناراحت میشه، اگه خوب باشیم خوشحال. ما اگه با فامیل، با همسایه ها و کلاً با مردم خوب نباشیم و اونارو اذیت کنیم بابا ناراحت میشه. می خوام یه چیزی رو بهت بگم می ترسم دلخور بشی. قول میدی دلخور نشی بعدش هم هر چی ماما گفت گوش بدی.

معصومه که احساس غرور می کرد قول داد.

- بین عزیزم یک قسمت باغچه ما به زیرزمین آقای معصومی چسبیده. آبی که ما به باغچه می دهیم دیوار زیرزمین اونارو خراب کرده بود. آقای معصومی بزرگواری می کردند به ما چیزی نمی گفتند اما این همسایه جدیدی که اومده اصلاً از این وضع راضی نیست. حق هم داره اختیار خونه اش رو داره، ما نباید ناراحتش کنیم، همسایه است، گناه داره. پس دخترم از این به بعد باغچه رو کمتر آب بده. یادت باشه بابا همه کارهای ما رو می بینه.

معصومه نمی دانست چه بگوید. سعی کرد ناراحتی اش را بروز ندهد. فکر کرد که آنقدر بزرگ شده است که به خاطر شادی پدرش هر کاری بکند، به طرف مادرش آمد او را بوسید و قول داد که هفته ای یک مرتبه بیشتر به باغچه آب ندهد.

- آفرین دختر قشنگم. هم خدا، هم بابا، هم من به تو افتخار می کنیم.

و او را بوسید. چند دقیقه بعد معصومه داخل اتاقش روی زمین نشسته بود، قاب عکس پدرش را به صورتش چسبانیده بود. لب های او را می بوسید و آرام و بی صدا برای این که مادرش متوجه نشود، گریه می کرد و از این که دیگر نمی تواند روزی ۲ مرتبه باغچه را سیراب کند از ته دل عذرخواهی می کرد.

چگونه یک ژورنالیست حرفه ای نقش آفرینی می کند؟

محمد فولادی



گفتیم که یکی از اوصاف و ویژگی های ژورنالیست حرفه ای، بازی با عواطف و احساسات مردم است. ژورنالیست با تحریک عواطف و احساسات عمومی، بخشی از واقعیت را چنان برجسته کرده و بزرگ جلوه می دهد، که گویی، این بخش، همه واقعیت است. البته، بازی با عواطف و احساسات مردم کار ساده ای نیست. هنر مخاطب شناسی لازم دارد. حرفه ژورنالیستی و ایفای نقش درست در این زمینه، نیازمند شناخت دقیق عواطف و احساسات مخاطبین و نیز انتخاب سوژه درست، دقیق و متناسب با نیاز مخاطب است.

ویژگی دیگر حرفه ژورنالیستی، کلیشه شکنی و نوآوری است. شکستن قالب ها و کلیشه ها و اساساً سخن نو گفتن و سخن جدید زدن و طرح نو، ابزار کار یک ژورنالیست حرفه ای است. چرا که «لکل جدید لذه» هر حرف و سخن جدیدی، لذت و مزه های دیگر دارد. و البته، وقتی اصل بر سخن نو زدن باشد، معمولاً حقانیت و حقیقت در پرتو جاذبیت و نوگرایی و سخنان جدید، رنگ می بازد و جاذبه ها آنگاه آشکار می شود که در قالب شکل، محتوا و سوژه جدید و نو ارائه شود. شکستن سنت ها، قداست شکنی و هنجار شکنی به بهانه طرح و سخن نو و آزادی بیان و قلم، ابزار کار یک ژورنالیست حرفه ای است. شکستن حریم ها، به بهانه نقد و نقادی و عدول مکرر از هنجارهای مقبول اجتماعی از جمله رهاوردهای ژورنالیست حرفه ای است.

در رویکرد ژورنالیستی، معمولاً و غالباً مصلحت بی مفهوم است. برای حفظ هر چه بیش تر مشتری و مخاطب، باید همواره حرف، سخن، طرح و ایده های نو و امروزی ارائه داد. فاصله گیری و اجتناب از سخن راست و درست و بیان حقیقت، بدون قالب و سوژه نو و نیز طرح سخنان و ایده هایی که نه راست است و نه درست و نه

به مصلحت اما، جاذب ژورنالیستی آن را برمی تابد، از ویژگی و ابزار کار ژورنالیست حرفه ای است. بازسازی، اصلاحات، مدرنیته، مدرنیسم، پست مدرنیسم، نوگرایی، همه و همه از سوژه های همه پسند، مشتری پسند و جذابی است که یک ژورنالیست آن را مطرح می کند.

البته نمی توان به طور کلی و مطلق همه ژورنالیست ها را با یک برچسب طرد کرد چه، نه هر ژورنالیستی آدم بدی است و نه هر حرکت نویی، ایده ای خوب. نه هر سنتی بد است و نه هر کلیشه شکنی خوب. ژورنالیست هم، همچون کاسب، کارمند، روشنفکر و هر کس دیگری می تواند هم متعهد باشد و هم غیر متعهد. همان طور که، بازی با عواطف و احساسات و نقش آفرینی احساسی و تحریف واقعیت ها کار یک ژورنالیست غیر متعهد است، تعقل، تحلیل، تجزیه، تدبیر، غلبه بر احساسات کار یک ژورنالیست حرفه ای متعهد است. در ژورنالیست غیر متعهد، بیش تر قلم و عواطف و احساسات، بر تعهد وی می چربد و تعهد و مصلحت همیشه در مقابل آن ها رنگ می بازد. همه اوصافی که تا کنون بیان شد، معمولاً از جمله ویژگی های ژورنالیست غیر متعهد است، چه ژورنالیست به ما هو ژورنالیست، می تواند همین قبیل کارها را با نیت خیر و برای اصلاح جامعه انجام دهد. هر چند نوعاً ژورنالیست متعهد در نایاب است.

ژورنالیست غیر متعهد، معمولاً بیش از آن که مصلحت عمومی و تعهد خویش را معیار بیان حرف های نو و سخنان تازه خود قرار دهد، جاذبه ژورنالیستی و تحریک عواطف و تهییج افکار عمومی و بیان سخنان مردم پسند را ملاک قرار می دهد و بیش تر در قید و بند بخش نامه ها، دستورالعمل ها و سوژه های حزبی و گروهی است.